مباهله پیامبر اکرم (ص) با مسیحیان نجران: علی (ع) نفس پیغمبر (ص)

نراقی، علی اصغر

چکیده

یکى از آیات مشهور در فضیلت على(ع)، آیه مباهله است که در جریان مباهله بین پیامبر(ص)و مسیحیان نجران در سال دهم هجرى نازل گردید.

طبق روایات تفسیرى(شیعه و سنّى)، در این آیه على(ع)به منزله جان پیامبر (ص)است.

طبیعى است که جانشین پیامبر(ص)کسى باید باشد که از دیگران به ایشان، شبیه‏تر و نزدیک‏تر باشد.و تعبیر«نفس پیامبر(ص)»که در این آیه بر على(ع)قابل انطباق است، وافى به این مقصود است.

کلید واژه‏ها:مباهله، ابتهال، نجران، مصالحه، افضل و معصوم

مقدمه سخن

درباره پیشواى بزرگ تاریخ حضرت على بن ابیطالب(ع)سخن‏هاى بسیار گفته‏اند و کتاب‏هاى بسیار نوشته‏اند.

شیعیان و آزادگان جهان شیفته و شیداى او هستند و مهر و محبتش با شیر اندرون شد و با جان به در شود.بیگانگان نیز به او ارادت مى‏ورزند و او را الگوى کامل فضائل انسانى مى‏دانند ولى کیست که آن حضرت را آن‏گونه که هست شناخته باشد و به کنه صفات عالیه او پى برده باشد؟!

شخصیت آن حضرت همچون اقیانوس بى‏کرانى است که جز آفریننده جهان هستى و پیامبر اکرم(ص)کسى از آن آگاه نیست:پیامبر اکرم(ص)فرمود جز خدا و من کسى آن‏چنان که باید تو را نشناخته است.

محققان و دانشمندان در طى قرون و اعصار هزاران کتاب درباره فضائل و امامت بر حق آن حضرت نوشته و به آیات و روایاتى استناد کرده‏اند که بر فضائل و ولایتش دلالت دارد.

بسیارى از روایات از طرق اهل سنت رسیده و تنها اختصاص به شیعه ندارد.آیاتى که مورد استناد قرار گرفته بسیار است.بعضى از آیات مانند:آیات تبلیغ و ولایت و اولى الامر دلالت صریح دارد و بعضى دیگر آیاتى است که غیر مستقیم بر فضائلى دلالت مى‏کند که مصداق اتمّ آن حضرت على بن ابیطالب علیه السلام است.

یکى از آن آیات آیه مباهله است که مفسران و مورخان شیعه و سنى به نقل داستان آن-که با شکوه‏ترین و شگفت‏انگیزترین جلوه از حقیقت جاودانى اسلام و حقانیت نبوّت محمدى و امامت حضرت على ابن ابیطالب علیه السلام است-پرداخته‏اند.در این آیه على به منزله جان پیغمبر اکرم(ص)است، پیداست که چنین کسى مى‏تواند جاى پیغمبر را بگیرد و عقل و نقل نمى‏پذیرد که با وجود او خلافت و جانشینى از دیگرى باشد.

حضور مسیحیان نجران در مدینه براى آگاهى از دعوت پیغمبر اکرم(ص)

پیامبر اکرم(ص)پس از هجرت از مکه به مدینه و اقدام به تشکیل حکومت اسلامى با مشکلاتى مانند:آزار کفار و مشرکان قریش، و کینه توزى یهود و توطئه منافقان، و مسائل مهاجران و انصار مواجه شدند.

آن حضرت با عنایت الهى و استقامت و پایدارى توانست در اندک مدتى مشکلات و موانع را از سر راه خود بردارد و قومى را که در مفاسد اخلاقى غوطه‏ور بودند، به اعلى درجه کمال برساند و پراکندگى آنان را مبدّل به وحدت و اتفاق کند.

و نیز روحیه سرکش بیابان‏نشینى عرب را در جهت جهاد اسلامى مهار فرمود به طورى که خون‏هایى که در دوران جاهلیت براى حفظ اشتران، و ضبط چراگاه‏ها ریخته مى‏شد از آن پس در راه پیشرفت اسلام ریخته شد.

در سال‏هاى نهم و دهم هجرى پس از تحکیم رشته برادرى بین مهاجر و انصار و برخوردهاى نظامى سرنوشت ساز به کفار و مشرکان، و ارسال نامه‏هائى به سران دولت‏هاى مقتدر آن روز و سرنگون شدن بت‏ها و تسخیر دژهاى خیبر و عقیم ماندن توطئه منافقان، و در هم کوبیدن مسجد ضرار آنها، دیگر کسى به فکر مقاومت نیفتاد و هیئت‏هاى اعزامى به نام وفدها یکى پس از دیگرى به مدینه آمدند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و متعهد به پرداخت زکات اموال خود شدند.به همین جهت این سال را عام الوفود گفته‏اند.

یکى از این گروه‏ها وفد نجران بود که براى مباحثه با پیغمبر اکرم(ص)به مدینه آمد و پس از بحث و گفتگوهائى که با پیغمبر(ص)داشت سرانجام کار آنها به مباهله کشید.

داستان آنها را بسیارى از مورخان و مفسّران و سیره‏نویسان به تفصیل نوشته‏اند.

سرزمین نجران در نقطه مرزى یمن واقع شده بود و بیش از هفتاد دهکده داشت و مردم آن ابتدا بت‏پرست بودند که بعد به آئین مسیحى در آمدند.گفته‏اند در نجران کلیساى بزرگى بوده که کعبه نجران نامیده مى‏شده است.

آوازه ظهور اسلام و تعالیم آن به اسقف‏هاى نجران رسیده بود و آنها در این اندیشه بودند که چگونه با آن برخورد کنند و عقاید خود را به پیشواى مسلمانان بقبولانند.

پیغمبر اکرم(ص)پیشدستى کرده نامه‏اى به آنان نوشتند و اهل نجران را به اسلام دعوت کردند.

متن نامه پیغمبر اکرم(ص)به مسیحیان نجران بنابر نقل سیوطى در الدرّ المنثور چنین است:«بسم الله اله ابراهیم و اسحق و یعقوب.من محمد رسول الله الى اسقف نجران و اهل نجران.ان اسلمتم فانى احمد الیکم الله اله ابراهیم و اسحاق و یعقوب.اما بعد فانى ادعوکم الى عبادة الله من عبادة العباد، و ادعوکم الى ولایة من الله من ولایة العباد فان ابیتم فالجزیة و ان ابیتم فقد آذنتکم بالحرب، و السلام.»(همو، 2/38)

به نام خداى بزرگ، خداى ابراهیم و اسحاق و یعقوب.از محمد رسول خدا به اسقف نجران و اهل آن سرزمین.اگر اسلام را بپذیرید سپاسگزارى آن را از خدا، معبود ابراهیم و اسحاق و یعقوب به شما ابلاغ مى‏کنم.اما بعد من شما را دعوت مى‏کنم که خدا را بپرستید نه بندگان او را، و فرمان خدا را گردن نهید و اگر امتناع بورزید پس جزیه و اگر از پرداخت جزیه خوددارى کنید به شما اعلام خطر مى‏کنم و السلام.

در بعضى از کتب آمده است که آن حضرت آیه مربوط به اهل کتاب که در آن همگى به پرستش خداى یگانه دعوت شده‏اند را در ابتداى نامه نوشت. (سبحانى، 2/437)

وقتى این نامه به نجران رسید، اسقف نامه را خواند و سخت وحشت کرد و بخود لرزید و شورائى مرکب از شخصیت‏هاى مذهبى و غیر مذهبى تشکیل داد که یکى از آن افراد شر حبیل مشاور و رازدار اسقف نجران بود که به عقل و درایت شهرت داشت.

اسقف به او گفت:امروز نامه‏اى از محمد بن عبدالله(ص)به من رسیده و مرا به اسلام خوانده است.از تو پوشیده نمى‏دارم که من از وعده و همچنین وعید او بیخود شده‏ام.او مرا به دینى به نام اسلام مى‏خواند و بین جزیه و جنگ مخیّر کرده است. پس فکرت را به کار بینداز و بگو در این مورد چه باید کرد.شر حبیل اظهار داشت اگر مورد مشورت از امور دنیوى بود امید داشتم که بتوانم ترا راهنمائى کنم.اما ناچارم مطلبى را تذکّر دهم و آن این است که ما مکررا از پیشوایان مذهبى شنیده‏ایم که روزى منصب نبوت از نسل اسحاق به فرزندان اسماعیل انتقال خواهد یافت و بعید نیست محمد-که از فرزندان اسماعیل است-همان پیغمبر موعود باشد.پس از بحث و گفتگوهائى که به عمل آمد، شورى نظر داد که گروهى به عنوان هیئت نمایندگى به مدینه بروند و از نزدیک با محمد(ص)دیدار کنند و دلائل نبوت او را مورد بررسى قرار دهند.بدین ترتیب 60 نفر از بزرگان و داناترین مردم نجران انتخاب شدند که 14 نفر آنان از اشراف آنجا بودند و در رأس آنها سه تن پیشواى مذهبى قرار داشت. (خالصى زاده، 518 و 519)

نام این سه تن بنابر آنچه که از نوشته‏هاى مورخان و مفسران فهمیده مى‏شود، از این قرار بوده است:

1-عاقب سرپرست هیئت و طرف مشورت آنها که نامش عبدالمسیح بوده است.

2-سیّد که عهده‏دار کارها و اختیاردار تعیین منازل و مسافرت آنها بوده است.و ایهم نیز نامیده شده است.

3-ابو حارثه بن علقمه که بزرگ‏ترین رهبر روحانى و پیشوا و معلم مذهبى شریف‏ترین فرد در بین آنها بود.پادشاهان روم او را بزرگ و آقاى خود مى‏دانستند و به خاطر دانش و کوشش‏هاى علمى او معابدى برایش ساخته بودند.او اسقف نجران و نماینده رسمى کلیساهاى روم و حجاز بود.

کاروان مسیحیان نجران لباس‏هاى فاخر و زیبا و انگشترى طلا بر دست و صلیب‏هایى برگردن در قیافه مردان بنى حارث، راه مدینه را در پیش گرفتند.به نوشته ابن هشام، ابو حارثه بر اشترى نشسته و در کنار برادرش کرز بن علقمه قرار داشت.ناگاه پاى اشترش لغزید و ناسزائى به رسول خدا بر زبان او جارى شد.ابوحارثه آن ناسزا را به او برگردانید.برادرش پرسید:چرا چنین مى‏گویى اى برادر؟ابوحارثه گفت:به خداى سوگند محمد(ص)همان پیغمبرى است که انتظار او را مى‏کشیم.برادرش گفت چرا با این علم و اطلاع از پذیرش دین او پرهیز مى‏کنى؟ابوحارثه گفت:به خاطر کارى که این مردم با ما کردند.آنها ما را گرامى داشتند و به ما، مال و ثروت دادند و جز با مخالفت با محمد راضى نمى‏شوند.اگر گرایش خود را به او اعلام کنیم آنچه را به دست آورده‏ایم از دست خواهیم داد.

برادرش این سخن را پنهان داشت تا هنگامى که اسلام آورد، آن‏گاه این سخن را آن‏چنان که به وى رسیده بود براى مسلمانان بازگو کرد.(ابن هشام، 2/257)

گروه مسیحیان نجران با لباس‏هاى پرزرق و برق خود به مدینه رسیدند و وارد مسجد پیغمبر اکرم(ص)شدند.بعضى از اصحاب که آنها را دیدند گفتند:ما در میان کسانى که به دیدن رسول اکرم(ص)مى‏آید تاکنون مانند آنها را ندیده‏ایم!

وقت نماز نزدیک شد، ناقوسى که همراه داشتند نواختند و مشغول خواندن نماز شدند.بعضى از یاران حضرت خدمت پیغمبر گرامى(ص)عرض کردند:این‏ها در مسجد شما چنین مى‏کنند.از حضرت فرمودند:آنها را به حال خودشان بگذارید تا نمازشان را بخوانند.

پس از نماز، سیّد و عاقب خدمت پیغمبر(ص)رسیدند و به گفتگو پرداختند.و به قول ابن اسحاق عاقب و سید و ابو حارثه خدمت پیغمبر اکرم(ص)رسیدند.بعضى‏ هم نوشته‏اند که:آن حضرت آنها را با وضعى که داشتند نپذیرفتند.نزد عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف که با آنان سابقه آشنائى داشتند رفتند و موضوع ملاقات پیغمبر اکرم(ص)را با آنان در میان گذاشتند.آن دو گفتند:حل این مشکل به دست على بن ابیطالب است.

آنان به آن حضرت مراجعه کردند و از او خواستند که ترتیب ملاقات آنها را با پیغمبر اکرم(ص)فراهم کند.حضرت گفتند:شما باید لباس‏هاى خود را تغییر دهید و با لباس ساده، بدون زر و زیور پیغمبر را ملاقات کنید، در آن صورت مورد پذیرش و تکریم قرار خواهید گرفت.آنها به همین ترتیب عمل کردند و خدمت پیغمبر اکرم (ص)رسیدند.حضرت آنها را پذیرفتند و مورد نوازش قرار دادند و اجازه فرمودند که مقصود خود را بگویند.(ابن کثیر، 1/367)

در سیره ابن اسحاق از روایت عبدالملک بن هشام نقل شده است:که:«نصارى در آن هنگام سه گروه بودند:گروهى که اعتقاد داشتند عیسى خداى است و گروهى دیگر اعتقاد داشتند که پسر خداى است و گروهى دیگر«ثالث ثلاثة»مى‏گفتند.شبهت ایشان که مى‏گفتند عیسى خداى است آن بود که وى مرده زنده مى‏کرد و کور مادرزاد را بینا مى‏کرد و بیماران را شفا مى‏داد و از گل پاره‏اى، مرغى بساخت و پران کرد و این عجایب صفت خداى است.و شبهت ایشان که مى‏گفتند پسر خداى، آن بود که مى‏گفتند که بى‏پدر به وجود آمده است، و در مهد سخن گفته است و این دو صفت آدمى‏زاده نبوده است.و شبهت ایشان که«ثالث ثلاثة»مى‏گفتند آن بود که خداى در انجیل گفت:«فعلنا و امرنا و خلقنا و قضینا»و این لفظ جمع است و جمع کمتر از سه نتواند بودن و اگر خداى یکى بودى گفتى:«فعلت و امرت و خلقت و قضیت»به لفظ واحد».

پس در آمدند و سخن آغاز کردند و مذاهب خود در حق عیسى بگفتند و سید (پیغمبر اکرم ص)جواب هر قومى چنان‏که مى‏بایست باز داد و حجت آنان باطل کرد و بعد از آن، ایشان را به اسلام دعوت کرد.(همان، 255 و 256)

پس از آن‏که نمایندگان هیئت مسیحى نجران به حضور پیامبر اکرم(ص)رسیدند رسول اکرم(ص)آنان را به اسلام دعوت کرد و کار به مناظره کشید.و این مناظره یکى از مناظره‏هاى پرشکوه دعوت محمدى(ص)است.

به قول بسیارى از مفسرین هشتاد و چند آیه اول سوره آل عمران در این مورد نازل شده است.

حضرت به آنها روى کرد و گفت:من شما را به آئین توحید و پرستش خداى یگانه و تسلیم در برابر اوامر الهى دعوت مى‏کنم.

مسیحیان گفتند:ما پیش از شما اسلام آورده و تسلیم شده‏ایم.

پیامبر:شما چگونه بر آئین حق هستید در حالى که کردارتان حاکى از آن است که تسلیم خداوند نشده‏اید، صلیب را عبادت مى‏کنید، گوشت خوک مى‏خورید؟در حالى که همه اینها با دین خداوند مغایر است، پس اسلام نیاورده‏اید.

مسیحیان:اگر عیسى پسر خدا نیست؟پس پدرش کیست؟

پیامبر:آیا قبول دارید که هر پسرى به پدر خود شباهت دارد؟

مسیحیان:آرى پیامبر:آیا عیسى داراى چنین اوصافى است؟

مسیحیان:نه.

پیامبر:آیا قبول دارید که هیچ چیزى در آسمان و زمین بر خداوند پوشیده نیست و خداوند بر هر چیزى دانا است؟

مسیحیان:آرى مى‏دانیم.

پیامبر:آیا عیسى مانند خداوند دانا است و هیچ چیزى بر او پوشیده نیست؟

مسیحیان:نه.

پیامبر:آیا مى‏دانید خداى ما همان است که مسیح را در رحم مادرش آن‏طور که مى‏خواست صورتگرى کرد و خداوند نمى‏خورد و نمى‏آشامد؟

مسیحیان:آرى.

پیامبر:آیا باور دارید که حضرت عیسى مانند سایر کودکان در رحم مادرش به صورت حمل بوده و مانند آنها مادرش او را به دنیا آورد و عیسى مانند سایر نوزادان غذا و آب مى‏خورد؟

مسیحیان:آرى.

پیامبر:پس چگونه امکان دارد که عیسى آن‏طور که شما مى‏پندارید باشد؟

مسیحیان در این جا ساکت شدند.(طبرسى، 2/407)

نمایندگان نجران از روى لجاج و مصلحت اندیشى پاسخ‏ها را قانع کننده ندانستند.

در این هنگام پیک وحى نازل گردید و آیه مباهله را آورد، و پیامبر اکرم را مأمور کرد تا با کسانى که به مجادله و محاجه برمى‏خیزند و زیر بار حق نمى‏روند مباهله کنند.و از خداوند بخواهند که افراد دروغگو را از رحمت خود دور کند.به این صورت که:«ان مثل عیسى عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین.فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الکاذبین.ان هذا لهو القصص الحق...».(آل عمران، 59 الى 61)

همانا مثل عیسى در نزد خدا چون مثل آدم است که او را از خاک آفرید سپس به وى گفت باش.پس ایجاد شد.حق از طرف پروردگار تو است پس از تردید کنندگان مباش.پس اگر کسى در این باره با تو احتجاج کند بعد از آگاهى که براى تو حاصل شده است، بگو بیائید:ما فرزندان خود را دعوت مى‏کنیم و شما فرزندان‏نتان را و زنان خود را مى‏خوانیم و شما زنان‏تان را و ما نفوس خود را مى‏خوانیم و شما نفوس‏تان را، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار مى‏دهیم.

مباهله با شکوه‏ترین و شگفت‏انگیزترین جلوه از حقیقت جاودانى اسلام است. زیرا در مباهله حقانیت نبوت پیامبر بزرگ اسلام و آئین حیات بخش هم‏چنین عظمت مقام على علیه السلام و خاندان پاک نهادش آشکار مى‏شود.

مباهله گذشته از این که یک رویداد تاریخى است، جنبه کلامى و تفسیرى دارد و در کتاب‏هاى کلامى در مبحث نبوت خاصه و در بخش امامت-در مورد برداشتى که از آیات قرآنى نسبت به ولایت على علیه السلام شده است-مورد بحث قرار گرفته است.

اینک به طور اختصار به بررسى آیه مباهله و سوابق تاریخى آن مى‏پردازیم.

در کتاب سیرت رسول الله آمده است که:«چون این آیت فرود آمد(سید)نصارى را پیش خود خواند و این آیت به ایشان فرو خواند، آن‏گاه ایشان را گفت:اگر تسلیم من مى‏کنید به حجت و دلیل چنان‏که با شما گفتم که چه بهتر، و گرنه بیائید مباهلت کنیم و هر کس که دروغ زن باشد لعنت خداى بر وى کنیم و لعنت خود و خداى جزاى بدهد.»(همان، 256)

معنى لغوى و اصطلاحى مباهله

بعضى از آیات قرآن به اعتبار کلمه خاصى که در آن به کار رفته است به آن نام نامیده شده است.مانند:آیه نبأ و نفر و تطهیر و امثال آنها.

در آیه یاد شده نیز از آن جهت که لفظ نبتهل در آن استعمال شده است به آیه مباهله معروف گردیده است.

در مجمع البحرین آمده است:«نبتهل اى نلتعن»یعنى از خدا بخواهیم ظالمان را از رحمت خود دور کند.(همان، 5/327)

ابتهال به معنى تضرع و زارى است و آنها که ابتهال را در آیه، لعن معنى کرده‏اند شاید منظورشان تضرع توأم با لعن بوده است، هر چند طبرسى و زمحشرى بهل را به معنى لعنت گرفته است.راغب گفته است:بهل و ابتهال در آیه به معنى تضرع است. (همو، 61)

بعضى مباهله را به معنى رها کردن تمایلات شخصى و توجه و تضرع به درگاه خداوند و تقاضاى لعنت و هلاکت براى اهل باطل تفسیر کرده‏اند. (مصطفوى، 1/331)

مباهله در میان اقوام گذشته

اصولا در جوامع انسانى از آغاز رسم بر این بوده است که براى اثبات حقیقت و تأکید بر آن، سوگند یاد شود، یا مباهله گردد، دلیل یقین آورى ارائه گردد و یا عملا نمودى از آن حقیقت آشکار شود.

در نزد قوم سام از دوران تمدن بابل به بعد، تنها وسیله رایج براى اثبات حقیقت سوگند تطهّرى(پاکدامنى)در مقابل سوگند وعد(عهد و پیمان)معمول بوده است.

سوگند پاکدامنى عبارت بوده است از نفرینى مشروط که فرد متهم علیه خودش بر زبان آورده و مفاد آن این بوده است که اگر خلاف حقیقت گفته یا کرده باشد، خداوند او را مکافات کند.این نوع سوگند را مباهله مى‏گفته‏اند.بنابر اعتقاد قوم سامى، خداوند داراى توانائى مطلق است لذا این‏گونه سوگند یاد مى‏کردند که«اگر چنین گفته یا کرده باشم خداوند مرا این‏گونه و یا آن‏گونه سزا دهد».در جامعه اسلامى نفرین مشروط بین الاثنین داراى صیغه و عبارت خاصى است که آن را مباهله مى‏گفته‏اند.(ماسینون، 66)

بعضى هم گفته‏اند:در عهد قدیم جنگ تن به تن و پیروزى یکى را بر دیگرى دلیل محق بودن غالب در دعوى، مى‏شمردند، و بوسیله آن رفع خصومت مى‏کردند.

در میان مسیحیان اروپا تا عهد اخیر این‏گونه مقابله‏ها رواج داشت و چون در مطلبى اختلاف داشتند با هم قرار دوئل مى‏گذاشتند.هر کس غالب مى‏شد قول او درست بود و گاهى بدین غلبه جنبه الهى مى‏دادند و از خداوند مى‏خواستند که باطل را منکوب کند.در زمان پیغمبر(ص)در میان عرب قبح این عمل واضح‏تر بود و آنها به نفرین اکتفا مى‏کردند.(شعرانى، 97)

مکان و زمان مباهله پیغمبر اکرم(ص)با مسیحیان نجران

بعضى از مورخان نوشته‏اند محل مباهله در نقطه‏اى خارج از شهر مدینه و در دامن صحرا بوده است و بعضى محل آن را بقیع در مدینه منوره دانسته‏اند.برخى هم گفته‏اند:مکان مباهله نقطه‏اى موسوم به کثیب احمر یعنى پشته سرخ رنگ بوده است. این مکان از سال 359 هجرى به بعد به نام جبل المباهله یعنى کوه مباهله مشهور شد و همین سال بود مطیع، خلیفه عباسى در مراسم حج، علیه خلیفه فاطمى در مسجد الحرام خطبه خوانده است.(ماسینون، 69)

منابع تاریخى کوشیده‏اند تا میعادگاه مباهله یعنى کثیب احمر را در بامداد آن روزى که مسیحیان انصراف خویش را از مباهله و ملاعنه اعلام کردند، دقیقا توصیف کنند به این صورت که:محمد(ص)فرمان داد تا بر فراز دو درخت شاخ و برگ بریده که همچون دو عمود مى‏مانست، کساء قطوانى کوفى سیاه بزرگى بکشند تا به گونه رواقى در آید و خود در زیر آن نشست و على(ع)در طرف راستش و فاطمه(ع)در پشت سرش و حسن و حسین(ع)دو نوه‏اش در جلویش نشستند و هنگامى که عاقب و سید با بنى اعمام خود که یک گروه پنج نفرى را تشکیل مى‏دادند، خواستند به سوى‏ کساء گام بردارند، برفراز محمد(ص)پرتوهاى درخشان خیره کننده‏اى را دیدند که در تلألوء هستند، درختان خم و راست مى‏شدند و پرندگان با بال‏هاى گشوده بر زمین مى‏افتادند و کرنش مى‏کردند.در اینجا بود که محمد(ص)دست‏هایشان را به سوى آسمان بالا برد، در این لحظه بود که مسیحیان ملتمسانه تقاضاى مصالحه کردند. (همان، 84 و 85 به نقل از الاصابة)

زمخشرى از عایشه نقل کرده است:که رسول خدا بیرون آمد در حالى که عبائى سیاه و موئین در برداشت.پس حسن آمد او را وارد کرد پس حسین آمد او را هم وارد کرد سپس فاطمه(ع)و على(ع)وارد شدند و آن‏گاه فرمود:«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت».(همو، 1/369)

تاریخ مباهله را بیشتر دانشمندان روز 24 ذیحجه سال دهم هجرى دانسته‏اند.

استاد جعفر سبحانى مى‏نویسد:مشهور میان دانشمندان این است که روز مباهله بیست و پنجم ذیحجه بوده است و مرحوم شیخ طوسى روز بیست و چهارم ذیحجه دانسته است.امّا سید بن طاووس در کتاب اقبال درباره روز مباهله سه قول نقل کرده و یادآور شده است که صحیح‏ترین روایات این است که روز مباهله 24 ذیحجه باشد. بعضى روز بیست و یکم و برخى هم روز 27 این ماه دانسته‏اند.ایشان وقوع مباهله را در ذیحجه سال دهم یا نهم مورد تردید قرار داده و دلائلى آورده است و سرانجام به این نتیجه رسیده که نظریه مشهور درباره سال و ماه و روز مباهله چندان معتبر نیست و باید براى تعیین زمان این حادثه که از مسلمات قرآن و تفسیر و حدیث است تحقیق بیشترى انجام گیرد.(همو، 2/449 و 451)

جریان مباهله

پس از نزول آیه:«الحق من ربک و لا تکن من الممترین».یعنى:حق از جانب‏ پروردگار تو است و از تردید کنندگان مباش.و نیز:آیه:«فمن حاجّک فیه...»یعنى:و کسى که با تو درباره عیسى محاجه مى‏کند پس از این که ترا علم حاصل شده است. بگو:بیائید فرزندان و زنان و جان‏هاى خودمان را مى‏خوانیم و شما نیز آنها را بخوانید و بیاورید یعنى ما عزیزترین کسان خود را مى‏آوریم و شما هم عزیزترین کسان‏تان را بیاورید.پس از آن دعا مى‏کنیم که خداوند نفرین و لعنتش را بر دروغگویان قرار دهد. ما در ادعاى خود شک نداریم اگر شما تردید دارید جلو بیائید.

مسیحیان که تا آن موقع سخت جدال مى‏کردند، اکنون که پاى مباهله و نابود شدن دروغگویان به میان آمد، سست شده مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند.

ابو نعیم در دلائل النبوه از ابن عباس نقل کرده است که پس از نزول آیه، مسیحیان گفتند:سه روز به ما مهلت دهید.آنها نزد بنى قریظه و بنى نضیر و بنى قینقاع رفتند و با آنان به مشورت پرداختند.یهودیان گفتند شما با مسلمانان مصالحه کنید و ملاعنه ننمائید زیرا او پیغمبرى است که ما در تورات خوانده‏ایم.(نقل از:آلوسى، 4/188)

در تفسیر ثعلبى از مجاهد و کلبى روایت شده است که چون پیغمبر اکرم(ص)آنان را براى مباهله دعوت کرد گفتند:به ما مهلتى ده تا درباره آن فکرى کنیم.چون به خانه خود بازگشتند به عاقب که صاحب راى آنان بود گفتند اى عبد المسیح چه کنیم؟راى تو چیست؟گفت:اى جماعت نصارى!به خدا قسم که فهمیده‏اید محمد(ص)پیغمبر و فرستاده الهى است.اینک موضوعى را پیش کشیده که جدا کننده حق از باطل است، هیچ پیغمبرى با قومش مباهله نکرد، مگر اینکه کوچک و بزرگ آنها به هلاکت رسیدند.اکنون چنان مى‏بینم که شما هم به آن دست نزنید که تمام ما هلاک خواهیم شد.(نقل از طباطبایى، 6/72)

و بنابر روایتى نتیجه مشاوره این شد که اگر محمد با قومش به مباهله آمد مباهله مى‏کنیم و اگر با کسان و خویشان خودش آمد مباهله نخواهم کرد.(مجلسى، 21/341)

روز بعد هنگامى که خورشید عالمتاب از افق سر زد پیامبر اکرم(ص)را دیدند در حالى که حسین(ع)را در آغوش گرفته و دست حسن(ع)را در دست داشت و فاطمه(ع)به دنبال او و على(ع)به دنبال فاطمه(ع)حرکت مى‏کرد به میعادگاه آمدند.رسول خدا(ص)به آنها فرمود وقتى من دعا کردم شما آمین بگوئید.

(شریعتى، 220)در این هنگام اسقف به مسیحیان رو کرد و گفت:من چهره‏هائى مى‏بینم که اگر از خداى بخواهند کوهى را از جاى برکند، خواهد کند.مباهله نکنید که هلاک مى‏شوید و دیگر نصرانى بر روى زمین نخواهد ماند.(حقى بر سوى، 2/44)

و به روایتى رسول خدا دست على را گرفت و حسن و حسین از جلو و فاطمه از عقب سرشان در حرکت بودند.مسیحیان هم حرکت کردند و اسقف در جلو آنها حرکت مى‏کرد.وقتى دیدند رسول خدا با چند نفر آمدند، از موقعیت افراد سئوال کرد به اطلاع او رسانیدند که این یکى پسر عموى و دامادش مى‏باشد و نزد محمد بهترین مخلوقات خدا است و آن دو نفر فرزندان دختر او هستند و فرزندان على مى‏باشند و آن زن دختر محمد(ص)، فاطمه(ع)است که در نظر محمد عزیزترین مردم است.

رسول خدا جلو رفتند و روى دو زانو نشستند.اسقف گفت بخدا سوگند همانند پیغمبران روى دو زانو نشسته است که مباهله نماید.آنها ترسیدند و حاضر به مباهله نشدند.ابوحارثه به پیغمبر(ص)گفت:اى اباالقاسم ما با شما مباهله نمى‏کنیم بلکه مصالحه مى‏نمائیم.قرارى بگذارید که ما بتوانیم به آن عمل کنیم.(مظفّر، 180)

مصالحه به جاى مباهله

پس از اینکه نمایندگان نجران براى مباهله در محل موعود حاضر شدند ابو حارثه گفت به خدا قسم محمّد(ص)چنان بر دو زانو ایستاده که پیامبران براى مباهله‏ ایستند.پس سیّد به او گفت:اى ابو حارثه براى مباهله نزدیک رو.او گفت:من مردى گستاخ براى مباهله مى‏بینم و راستى بیم دارم که راستگو باشد.و اگر راستگو باشد یک سال نگذرد که یک نفر ترسا که خوراک خورد در دنیا نماند.

ابو حارثه گفت:اى ابوالقاسم با تو مباهله نمى‏کنیم لیکن به تو جزیه مى‏دهیم.پس رسول خدا بر دو هزار جامه از جامه‏هاى قیمتى به ارزش هر جامه چهل درهم و آنچه بیش و کم باشد به همین حساب با آنان صلح کرد و براى آنها نامه‏اى نگاشت:

به نام خداى بخشنده مهربان.این نوشته‏اى است از پیامبر، محمد فرستاده خدا براى نجران و کفاره آن، هنگامى که حکمش بر ایشان در هر سیم و زرى و میوه و برده‏اى روا بود، آن همه را به ایشان بخشید جز دو هزار جامه از جامه‏هاى اوقیه، ارزش هر جامه‏اى چهل درهم و آنچه بیش و کم باشد به همین حساب، هزارى در صفر، و هزارى در رجب، و براى ماندن فرستادگانم یک ماه یا بیشتر، سى دینار بر آنها است و نیز در هر جنگى که در یمن باشد، زره‏هائى به عنوان عاریه ضمانت شده که آنها را به آن ضمانت، عهد خدا و پیمان محمد است.پس هر کس از آنان پس از امسال ربا خورد.امان و پیمان من از او بیزار است.(یعقوبى، 451 و 452)

این نوشته را على(ع)بر روى پوست سرخى نوشته و دو نفر از اصحاب نیز آن را امضاء کردند و پیغمبر اکرم(ص)آن را مهر کرده به سران هیئت دادند.

گفته شده:چیزى نگذشت که سیّد و عاقب دو پیشواى مسیحیان نجران به مدینه باز آمدند و ضمن آوردن هدایائى براى پیغمبر اکرم(ص)هر دو مسلمان شدند. (کاشانى، 2/246)

این صلحنامه که مفاد آن به طور اجمال منعکس گردید از شدت عدالت و دادگسترى رهبرى عالیقدر حکایت مى‏کند و این معنى از آن دانسته مى‏شود که حکومت اسلامى مانند دولت‏هاى زورمند جهان نبود که از ضعف و بیچارگى طرف‏ مقابل سوء استفاده کند و مالیات‏هاى سنگین را برطرف مقابل تحمیل نماید.بلکه در تمام لحظات روح مسالمت و دادگسترى و اصول انسانى را در نظر گرفته گامى فراتر از آن نهاده است.(سبحانى، 2/239)

نقش مباهله در اسلام

طرح مباهله به مسیحیان نجران دلیل روشنى بر حقانیت و صدق پیغمبر اکرم(ص) در ادعاى رسالت خود مى‏باشد.زیرا کسى که ایمان قوى به خداوند و اعتقاد به مدعاى خود نداشته باشد ممکن نیست وارد این میدان شود و ادعاى مبارزه کند، و بگوید خداوند دروغگو را رسوا کند.

راستى اگر دعا مستجاب نمى‏شد و اثرى از آن ظاهر نمى‏گردید چه رسوائى به بار مى‏آورد؟!

به همین جهت وقتى مسیحیان دیدند پیغمبر اکرم(ص)بر این کار مصمم است مهلت خواستند و هنگامى که دیدند همراه او افرادى است که با لباس عادى بیرون آمده‏اند و لباس‏هاى‏شان هیچ‏گونه امتیازى نداشت، ولى خداوند آنها را در لباس وسیع هیبت خود پوشانیده است و احتمال مى‏دادند که دعاى آنها مستجاب شود از مباهله انصراف حاصل کردند تا عذاب الهى به آنها نرسد.(مکارم شیرازى، 9)

زمخشرى در تفسیر خود سئوالى را مطرح کرده است و آن این است که:چرا رسول خدا زن و فرزند را در مباهله به همراه خود آورد در حالى که طرف مباهله تنها شخص او بود؟!وى به این سئوال چنین پاسخ مى‏دهد:که این کار معلوم مى‏دارد که آن حضرت در صدق دعوت خویش مطمئن بوده تا حدى که جرأت داشته است عزیزان و جگرگوشگان و محبوب‏ترین افراد خود را در مباهله شرکت دهد...اما این که چرا پسران و زنان را در معرض مباهله قرار داده است زیرا آنان عزیزترین و محبوب‏ترین افراد خانواده مى‏باشند...و آنان را مقدم بر نفس داشته تا موقعیت‏شان را برساند و بفهماند که آنها مقدم بر جان مى‏باشند.و این دلیلى است که قوى‏تر از آن چیزى بر فضلیت اصحاب کساء علیهم السلام وجود ندارد.و برهان روشنى است بر صحت پیامبرى محمد(ص)زیرا احدى از مخالف و موافق ننوشته‏اند که نصارى به مباهله حاضر شده باشند.(همو، 1/369)

بارى هنگامى که مسیحیان نجران بازگشتند، در کار خویش نه تنها مغلوب شده بودند بلکه با تمام تواضع پرداخت مالیات(جزیه)را هم پذیرفته بودند، مسیحیت، بلکه تمام ملت‏هاى دیگر از جنگ سرد با اسلام مأیوس گردیدند، و این عقب گرد مسیحیان از مباهله، صحت دین اسلام و صدق پیغمبر اکرم(ص)را به عرب فهماند.

عرب مى‏گفت:اگر محمد(ص)پیغمبر نبود جمعیت نیرومند مسیحى از موقعیت بهره‏بردارى مى‏کرد و اوضاع علیه او به پایان مى‏رسید.اکنون که این جمعیت شکست خورده، معلوم مى‏شود محمد(ص)پیغمبر خداست.(مظفّر، 182)

مباهله و اهل بیت

آیه مباهله مهم‏ترین سند بر عظمت مقام اهل بیت پیغمبر اکرم(ص)مى‏باشد.در قرآن کریم در چند مورد تصریحا و تلویحا از اهل بیت پیغمبر اکرم(ص)سخن به میان آمده است که از همه مهم‏تر دو آیه مباهله و تطهیر است.

مفسران شیعى و سنى منظور از ابناء و نساء و انفس در آیه مباهله را حسنین و فاطمه و على علیهم السلام دانسته و این آیه را دلیل بر عظمت شخصیت على علیه السلام که جان پیغمبر(ص)است، شمرده‏اند.و روایات فراوانى از شیعه و سنى در این مورد رسیده است.

گرچه بعضى از مورخان و مفسران اهل سنت اهمیت این حادثه را نادیده گرفته، و برخى هم از روى غرض‏ورزى گفته‏اند:«این روایات همگى از طریق شیعه است و هدف‏شان معلوم و مشخص مى‏باشد و آنها در ترویج آن کوشیده‏اند به طورى که در نزد بعضى از اهل سنت ایجاد شبهه کرده‏اند.»(رشید رضا، 3/322)امّا این سخن درست نیست زیرا:

اگر به گفته بعضى از مفسران به منابع اصیل اهل سنت مراجعه کنیم مى‏بینیم بسیارى از روایاتى که در مورد مباهله نقل شده به شیعه و کتاب‏هاى آنها منتهى نمى‏شود و اگر بنا باشد ورود این احادیث را از طریق اهل سنت انکار کنیم سایر احادیث آنها و کتاب‏هایشان از درجه اعتبار ساقط مى‏گردد.(مکارم شیرازى، 2/342)

قاضى نورالله شوشترى مى‏گوید:مفسران در این مسئله اتفاق نظر دارند که ابناء در آیه اشاره به حسن و حسین و نساء اشاره به فاطمه و منظور از نفس، على علیهم السلام است.

در کتاب او نام حدود 60 نفر از بزرگان اهل سنت نقل شده است که همگى تصریح کرده‏اند که آیه مباهله درباره اهل بیت نازل شده است.

از جمله شخصیت‏هاى سرشناس اهل سنت که این مطلب از آنها نقل شده است افراد زیر هستند:

مسلم بن حجاج نیشابورى(کتاب صحیح، 7/120)و احمد بن حنبل (کتاب مسند 1/185)

و حاکم(مستدرک 3/150)و حافظ ابو نعیم اصفهانى(دلائل النبوة، 5/297) و واحدى نیشابورى(اسباب النزول/73)امام فخر رازى(تفسیر کبیر، 8/85)

و ابن اثیر(جامع الاصول 9/470)و ابن جوزى(تذکرة الخواص، 17)

و قاضى بیضاوى(تفسیر بیضاوى 2/120)و آلوسى(تفسیر روح المعانى، 3/167)

طنطاوى(تفسیر الجواهر، 2/120)و زمخشرى(تفسیر الکشاف، 1/193)

و حافظ احمد بن حجر عسقلانى(کتاب الاصابه، 2/503)و ابن صباغ(الفصول المهمّة، 180)و علامه قرطبى(الجامع لاحکام القرآن، 2/104)(نقل منابع از مکارم شیرازى، 2/442 و شوشترى، 46)

صاحب تفسیر المنار در اطلاق لفظ نساء و انفس بر فاطمه و على علیهما السلام اشکال کرده و گفته است:این الفاظ جمع هستند و اطلاق آنها بر فرد صحیح نیست. (همو، 3/322)

امّا دانشمندان به این اشکال پاسخ داده‏اند که:

1-در روایات بسیارى که از شیعه و سنى رسیده شأن نزول این آیه در مورد اهل بیت پیغمبر اکرم(ص)نقل شده و بجز افراد یاد شده کسى همراه آن حضرت نبوده است.

2-مفاد آیه مباهله این است که رسول اکرم(ص)خصم خود را دعوت مى‏کند که با کسان و عزیزان‏تان براى مباهله حاضر شوید و خودش نیز با کسان و عزیزانش حاضر گردد.روشن است که عزیزان هر کسى پسران و زنان و دوستان صمیمى او هستند که به منزله جان او مى‏باشند و این درست نیست که در مقام دعوت به مباهله حضرت معین کند که عزیزان او چند نفرند بلکه در مقام عمل، هر کسى عزیزان خود را خواهد آورد. چون پیغمبر گرامى(ص)براى مباهله چهار نفر را انتخاب کردند از عمل آن حضرت معلوم مى‏شود که غیر از آنان کسانى را که الفاظ آیه بر آنها انطباق داشته باشد نیافته‏اند.

به همین جهت نیز مسیحیان نجران با دیدن چهره تابناک و آرامش و خضوع آنان در پیشگاه خداوند، از اقدام به مباهله خوددارى کردند.اگر براى شرکت در مباهله این افراد همانندى داشتند پیغمبر اکرم(ص)آنان را نیز مى‏آورد تا صیغه‏هاى جمع در آیه کامل‏تر تطبیق کند.

3-استعمال لفظ جمع بر مفرد در زبان عرب رایج است، در قرآن مجید در موارد متعددى به کار رفته است که از آن جمله آیات 219 سوره بقره و 173 و 181 سوره آل‏ عمران و 220 سوره نحل و آیه 2 سوره مجادله مى‏باشد.(مکارم شیرازى، 2/34)

بعضى از مفسران اهل سنت مانند آلوسى نیز با این که پذیرفته‏اند که این آیه در مورد اهل بیت(ع)-که از آن جمله على علیه السلام است-نازل شده است، در توجیه انفسنا گفته است:منظور از انفسنا خود پیغمبر اکرم(ص)است و لفظ ابنائنا شامل على علیه السلام مى‏شود، زیرا عرب به داماد، ابن اطلاق کرده است.

در پاسخ او و دیگران گفته شده است اگر مراد از انفسنا خود پیغمبر اکرم(ص)بود لازم مى‏آمد:

1-دیگر اسمى از امیر المؤمنین در بین نباشد با اینکه نزد همه مسلمانان مسلم است که آن حضرت جزء دعوت شدگان بوده است.

2-دعوت کننده و دعوت شده یکى باشد زیرا شخص حقیقى خودش را نمى‏خواند هم‏چنان که به خودش امر نمى‏کند.

3-عبارات انفسنا و انفسکم زائد باشد چون شخص پیغمبر اکرم(ص)با کلمه (ندع)داخل در این عده است و دیگر احتیاجى به ذکر انفسنا نیست، بخصوص که انفسنا بعد از ندع ذکر نشده است تا گفته شود براى تأکید است.

صاحب کتاب فروغ هدایت پس از این پاسخ به نقل دو روایت از اهل سنت پرداخته که نشان مى‏دهد که على همان نفس پیامبر(ص)است.

1-در غایة المرام آمده است که ابن ابى الحدید گفته است:در خبر مشهورى است که پیغمبر اکرم(ص)به بنى ولیعه فرمود:«دست بر مى‏دارید یا فردى را به سوى شما بفرستم که همتاى جان من باشد».عمر بن الخطاب گفت:«در آن روز من به فکر زمامدارى افتادم و امیدوار بودم که پیغمبر(ص)بگوید این آن شخص است، ولى دیدم على را به آنها نشان داد».

2-در غایة المرام از خطیب خوارزمى به سند خود از انس بن مالک روایت کرده‏ است که گفت پیغمبر اکرم(ص)فرمود:«هر پیغمبرى نظیرى در امت خود دارد و نظیر من على است».(بهبهانى، 322)

نویسنده کتاب کامل بهائى که از بزرگان قرن هفتم است، ضمن دلائلى که بر امامت على بن ابیطالب(ع)ذکر کرده، به آیه مباهله استناد نموده و چنین گفته است:«ابناء در اینجا حسن و حسین‏اند و نساء فاطمه و انفسنا على، به اتفاق جمله مفسران، و به اتفاق عالمیان ابوبکر و عمر در مباهله رسول نبودند.و مراد از انفسنا جز على(ع)کس دیگرى نبود و نشاید که داعى و مدعویک کس باشد.پس انفسنا در اینجا غیر رسول باشد و نیز که عطف دلالت بر مغایرت مى‏کند و نیز فصل میان چیزى و نفس او روا نبود خاصه به اجنبى.پس نفس غیر داعى بود و به اتفاق جز على کس دیگر با وى در مباهله نرفت از مردان جز حسن و حسین».(طبرى، 1/78)

جاى تعجب و تأسف است که نویسنده المنار پس از اینکه از مسلم و ترمذى و بجز آنها از سعد نقل مى‏کند که پیغمبر اکرم(ص)، على و فاطمه و حسن و حسین را دعوت کردند، (همو، 3/322)این اشکال را مطرح مى‏نماید و پیداست که تعصب کورکورانه آدمى را از تسلیم شدن در برابر حقیقت باز مى‏دارد.

پروفسور ماسینون فرانسوى در اسناد روایتى مباهله مى‏نویسد:«این واقعیت بدیهى است که محمد(ص)در سال دهم هجرى با هیئتى از مسیحیان نجران یک پیمان سیاسى(صلح‏نامه)امضاء کرد.این قرارداد نخستین نمونه از امتیازاتى است که طوائف مسیحى قلمرو دولت اسلامى را بسیار مسرور ساخت.قراردادى که به عنوان سنت رسول خدا سیزده قرن تمام اعتبار شرعى خود را حفظ کرده است.بر طبق این قرارداد مسیحیان فقط باید چیزى شبیه به جزیه بپردازند.چنین پیداست که نویسندگان مسیحى کوشیده‏اند تا متن اصلى این قرارداد تاریخى را که در کتب فتوح اسلامى نقل شده دست‏کارى کنند و خواسته‏هاى خود را بر آن بیفزایند.من این‏ واقعیت را در مقاله‏اى که در نشریه«زندگى و اندیشه»در پاریس سال 1941 چاپ شده روشن ساخته‏ام که چگونه دست‏کارى و تحریف در متن اصلى قرارداد تاریخى مذکور در سال 265 هجرى آشکار و افشا شد...ما دلائل مؤکدى بر این مسئله داریم:

1-قرارداد سیاسى میان محمد(ص)و مسیحیان نجران چیزى نبود تا با مرگ محمد(ص)بى‏اعتبار شود زیرا شاهدان و امضاء کنندگان این قرارداد پس از پیامبر زنده بودند و حافظ این قرارداد بودند.این عناصر تنها به عنوان شهود و امضاء کنندگان قرارداد مذکور در طى زندگى پیامبر اسلام نبوده بلکه در واقع جانشینان واقعى و حقیقى محمد(ص)بودند.اینان آل محمد(ص)یعنى:فاطمه، حسن و حسین و على بودند که سخنگو و جانشین پیامبر اسلام محسوب مى‏شدند و کسانى بودند که در جریان مباهله حضور داشتند و در تعبیر قرآنى مباهله، صریحا ابدال محمد(ص)معرفى گردیدند.

2-در سال 11 هجرى در جریان جنگ‏هاى ردّه، عبدالله بن عبدان که بعدا خویشاوند عبداله بن عباس شد، به همین قرارداد سیاسى و مباهله استناد کرد وى به نمایندگى از سوى بنو حارث خواستار آن بود که نجرانى‏ها در جریان سرکوب فتنه اسود بن کعب عنسى کذاب در یمن با مسلمانان وارد نبرد شوند.و از طرفى قبیله همدان که متحد بنوحارث در نجران بود و قبل از هجرت پیامبر از مکه به مدینه، مى‏کوشید تا با محمد(ص)پیمانى برقرار سازد، در اثبات حقانیت على و آل او در امر امامت و خلافت به جریان مباهله و حضور آن پنج تن مقدس استدلال کرد.

3-در سال چهل هجرى وقتى معاویة بن ابى سفیان به سعد بن ابى وقاص دستور سّب و لعن على بن ابیطالب(ع)را داد وى در رد این پیشنهاد به آیه مباهله استناد کرد که على بن ابیطالب یکى از پنج نفرى است که در جریان مباهله همراه محمد(ص) بود.(همو، 75)

نتیجه‏گیرى

با توجه به نوشته‏هاى مورخان و مفسران شیعه و سنى، شأن نزول آیه 61 سوره آل عمران که آیه مباهله نامیده شده است، مناظره عقیدتى میان پیغمبر اکرم(ص) و اهل بیت او با هیئت منتخب نجران بوده است.

برگزیدگان پیغمبر اکرم براى مباهله حسن و حسین و فاطمه و على علیهم السلام مى‏باشند که مصادیق ابناء و نساء و انفس هستند.و چون على(ع)نمى‏تواند خود پیامبر باشد و شخص دیگرى است، از این جهت مراد از نفس این است که على(ع) مثل و مانند پیغمبر اکرم(ص)است و این امر اقتضا مى‏کند که در همه خصوصیات روحى و اخلاقى بجز نبوت و رسالت همانند پیغمبر اکرم(ص)باشد.

پیغمبر بر همه مخلوقات برترى دارد، على، نیز بجز پیغمبر که داراى مقام نبوت و رسالت است و به حکم ادله و اجماع بر او فضلیت دارد، افضل همه مخلوقات است با وجود خصوصیاتى مانند:

1-عصمت:پیغمبر(ص)معصوم است، على(ع)نیز معصوم مى‏باشد.

2-تقوى:پیغمبر(ص)اتقى است، على(ع)نیز نسبت به دیگران اتقى است.

3-وجوب اطاعت:پیغمبر واجب الاطاعه است، على(ع)نیز واجب الاطاعه مى‏باشد.

4-امام و هادى:پیغمبر امام و هادى است، على(ع)نیز امام و هادى مى‏باشد.

5-فضلیت بر صحابه:پیغمبر(ص)بر همه صحابه افضل است، على(ع)نیز افضل همه صحابه است.

و هم‏چنین فضائل و کمالات دیگرى که در على بن ابیطالب(ع)وجود داشه است چه کسى اولى و احق بر جانشینى پیامبر(ص)و رهبرى جامعه اسلامى، از على بن ابیطالب(ع)مى‏توان یافت؟!

منابع

1)قرآن مجید

2)آلوسى بغدادى، شهاب الدین، روح المعانى فى تفسیر القرآن العظیم، داراحیاء التراث العربى، بیروت، (بى‏تا)

3)ابن هشام ابو محمد عبدالملک، السیرة النبویّة.

4)ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، دارالمعرفة، بیروت، 1409 ه ق 5)بهبهانى، آیت الله حاج سید على، فروغ هدایت، ترجمه على دوائى، کتابخانه صدر، بى‏تا

6)جاد المولى، محمد احمد، عظمت محمد، ترجمه محمود شهابى، کتابخانه مرکزى.

7)حجتى سید محمد باقر و بى‏آزار شیرازى، عبدالکریم، تفسیر کاشف، دفتر نشر فرهنگ اسلامى.

8)حقى برسوى، اسماعیل، تفسیر روح البیان، داراحیاء التراث العربى، بیروت.

9)خالصى، شیخ محمد، مجله مدینة العلم، چاپ کاظمین، ذیحجه 1372.

10)خلیلى، محمد على، زندگانى محمد پیامبر اسلام، چاپ محمد حسین اقبال و شرکاء.

11)راغب اصفهانى، حسین، مفردات الفاظ القرآن، دارالکاتب العربى، بى‏تا

12)زمخشرى، محمود بن عمر(جارالله)، الکشاف عن حقایق التنزیل، دارالکتب العربى، بیروت.

13)سبحانى، جعفر، فروغ ابدیت، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامى.

14)سیوطى جلال الدین عبد الرحمن، دلائل النبوة، چاپ حیدرآباد.

15)شریعتى، محمد تقى، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، نشریه حسینیه ارشاد.

16)شوشترى قاضى نور الله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، بى‏تا

17)شوشترى(مهرین)پروفسور عباس، خاتم النبین یا تاریخ زندگى پیامبر اسلام.

18)شعرانى، میرزا ابو الحسن، نثر طوبى یا دائره المعارف قرآن مجید.

19)طباطبائى، علامه سید محمد حسین، المیزان، ترجمه عبدالکریم نیرى بروجردى، مؤسسه مطبوعات دارالعلم.

20)طبرى، حسن بن محمد(عمادالدین طبرى)، کامل بهائى، مؤسسه طبع و نشر قم.

21)طبرسى، شیخ ابوعلى فضل بن الحسن، مجمع البیان، ترجمه دکتر سید ابراهیم میرباقرى، مؤسسه انتشارات فراهانى.

22)طریحى، فخرالدین، مجمع البحرین، انتشارات مرتضوى

23)قریشى، سید على، اکبر، قاموس، قرآن، دارالکتب الاسلامیه.

24)کاشانى، ملا فتح الله، تفسیر کبیر منهج الصادقین، چاپ انتشارات کتاب فروشى اسلامیه.

25)ماسینون، پروفسور لوئى، مباهله در مدینه، ترجمه محمود رضا افتخارزاده.

26)مجلسى، محمد باقر، بحارالانوار، الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت، موسسة الوفا، 1403 ه ق

27)المراغى، احمد مصطفى، تفسیر المراغى، داراحیاء التراث العربى بیروت، بى‏تا

28)مکارم شیرازى، آیة اله ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، 1374 ه ش‏

29)همو، نفحات القرآن، مطبعه حیدرى، مؤسسه ابن صالح.

30)مصطفوى، حسن، التحقیق فى کلمات القرآن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

31)مظفر، آیة الله محمد حسین، کارنامه سیاسى، اجتماعى و اخلاقى محمد(ص)، ترجمه مصطفى زمانى، انتشارات محمدى.

32)همدانى، رفیع الدین بن محمد، سیرت رسول اله، بى‏تا، بى‏جا

33)یعقوبى، احمد بن ابى یعقوب، تاریخ یعقوبى، بى‏تا، بى‏ج